

# مردم مریوان در بوته یک آزمایش!

مظفر محمدی

خبر ساده است. خانواده فقیری در گوشه‌ای از شهر مریوان به یک بحران خانوادگی دچار شده اند. دختر ۱۴ ساله این خانواده در یک رابطه کودکانه و ناآگاهانه با برادر ۱۳ ساله‌اش حمله میشود و چند هفته پیش دختری به دنیا می‌آورد. اکنون هردو کودک نوجوان، یکی در تهران و دیگری در مریوان در زندان جمهوری اسلامی بسر می‌برند. دختر بچه هم به پرورشگاهی سپرده شده است. این کل ماجرا است.

اما برخورد به این مساله فراتر از یک اشتباه کودکانه دو انسان است.

اولین مساله این است که این دو کودک خواهر و برادرند و دوم اینکه در خارج از مرز شرع و مقرراتش بچه ای به دنیا آمده است و این هر دو در چارچوب عرف و سنت و مذهب و فرهنگ عقب مانده بخشی از مردم جهان، کفر و گناه کبیره بحساب می‌آید و نابخشودنی است.

تا آنجا که برخورد جامعه به اینطور مسايل بر میگردد، انسانها در موقعیتهای مختلف که قرار میگیرند عکس العملهای متفاوت نشان میدهند.

اگر همین اتفاق در شهرک یا شهری از کشورهای پیشرفته جهان اتفاق می‌افتاد، اولاً به گوش کسی نمیرسید، نه پای پلیس و نه دادگاه و شرعی به میان می‌آمد و نه زندان و محکمه ای. اداره امور اجتماعی محل، سرپرستی بچه به دنیا آمده را بر عهده مبرگرفت و دختر و پسر پس از یک سری مشورتها و آموزشهای اجتماعی به سر کلاس و درس باز میگشتند بدون اینکه یکنره از حرمت انسانیشان کاسته شود، یا احساس سرشکستگی و گناه بکنند. در این پروسه اجتماعی و انسانی این دو کودک هم آگاهانه و بدون هیچ فشاری عمل خود را به عنوان اشتباه می‌پذیرند، همین.

اما در جوامع عقبمانده و اسیر خرافات و سنن فرهنگی عقبمانده و مذهب و شرع پوسیده‌اش، مساله نوع دیگری است. و این آن ماجرای است که هم اکنون در مورد دو کودک در ایران جریان دارد.

اولاً دو کودک نوجوان پس از تحمل فشارهای زیاد و بی احترامی پلیس و دادگاه هم اکنون در زندان بسر می‌برند. در این رابطه و در دالانهای نیروی انتظامی و دادگاه و غیره چه کشیده اند خود یک داستان است که باید روزی از زبان خودشان شنید.

اما تراژدی به این ختم نمیشود. علاوه بر خطر شمشیر مجازات که تا سنگسار و یا زندان دراز مدت بر بالای سر این دو انسان معصوم قرار دارد، شمشیر فشارهای اجتماعی و تحمل خفت و خواری و توهین و تحقیر از جانب گروه نه چندان کمی از مردم در جامعه، همین امروز و احتمالاً در طولانی مدت هم بر بالای سرشان می‌چرخد.

چکار باید کرد؟ این سوالی است که نه تنها پدر و مادر و بستگان این دو کودک با آن روبرو هستند، بلکه در مقابل جامعه ما و قیل از همه در مقابل مردم مریوان، از پیر و جوان و زن و مرد و کارگر و روشنفکر و همه انسانهاییکه از این مساله آگاهند قرار دارد.

دو کار و دو وظیفه مهم و انسانی و اجتماعی بزرگ پیشاروی همه قرار دارد.

یکی اینکه آیا میشود کاری کرد که این دو انسان از چنگ شرع و قانون پوسیده رژیمی که کودکان را اعدام هم کرده است، در آورد و به زندگی عادی برگرداند؟

دوم اینکه آیا جامعه و بخصوص شهر محل زندگی این دو کودک و قبل از همه خانواده آنها میتوانند با روی باز و صمیمانه این دو انسان را در میان خود بپذیرند و با رفتار انسانی و شرافتمندانه درد و رنجهای تحمیل شده بر آنها را بکاهند؟

از زاویه انسان متمدن و مدرن و مدنی انجام این دو کار آسان است، میشود، میتوان و باید انجام داد.

جامعه ما، شهر محل زندگی این دو کودک ما، مردم مریوان، جامعه انسانی مریوان، زنان، مردان، کارگران، فرهنگیان، دانشجویان، جوانان، کسبه و همه از جمله خانواده و بستگان این کودکان نوجوان عزیز ما هم اکنون در بوته این آزمایش قرار دارند .

حساب مردم آگاه و متمدن و شرافتمند از مرتجعین، از آخوندها، از پاسداران شرع و عرفی که از آیت الله شان تا آخرین وابستگی‌شان به دختر ۹ ساله هم رحم نمیکنند، جدا است. حساب مردم متمدن و انساندوست از متحجرین و عقیمانده های جامعه جدا است .

اگر رژیم اسلامی از نیروی انتظامی و دادگاه مریوان تا دادگاه کل کشور و تا بیت رهبری که این جریان از آنها عبور کرده و تا کنون زهرشان را به این دو کودک معصوم نریخته و جانشان را نگرفته اند، نه بخاطر دلسوزیشان و نه به خاطر انساندوستی و کودک دوستیشان است، بلکه از ترس اعتراض جامعه آگاه و انساندوست و مدافع حقوق کودک و بخش عظیم مردم معترض به رژیم ضد کودک و ضد بشر است. این انساندوستی و احترام به حقوق کودک را در همایشها و نمایشهای خیابان و جشنهای مردم با کودکانشان در تهران و سقز و سنندج و کامیاران و مریوان و خیلی شهرهای دیگر شاهد بودیم .

میتوانیم و باید جان این دو کودک را از خطرات احتمالی مجازات و جنایت رژیم علیهشان نجات داد. اما این تازه یکطرف قضیه است، باید علیه فشار اخلاقی و ارتجاعی در جامعه که ناشی از فرهنگ متحجر و عقیمانده مذهبی و شرعی و ناسیونالیستی و غیره است ایستاد. باید این دو کودک و خانواده هایشان را از نیش و زخم زبان این بخش عقیمانده و این فرهنگ متحجر مصون داشت و نجات داد .

آیا کسی هست نداند که هم اکنون این فشار غیر انسانی و عقیمانده کمر پدر، مادر و بستگان این کودکان را خم کرده است! باید کمکشان کرد. باید مادری را که تحت این فشار غیر انسانی هم اکنون مریض شده است با محبت و انسانیت و با حمایت انسانی خود نجات دهیم .

میدانیم و هم اکنون میبینیم در جامعه ای که میلیون میلیون کودکانش از ۷-۸ سالگی کار میکنند، مرز میان کودک و بزرگ سال مخدوش است. یادمان است که پدر و بزرگترهایمان بارها با تشر، در همان سنین ۷-۸ سالگی و به بالا به ما میگفتند، تو دیگر بزرگی، هم سن تو یک خانواده را اداره میکند و زمانی میپذیرفتند کودکیم که به ما بگویند بچه است عقل ندارد، حقوق ندارد و داخل آدم به حساب نمیآید... و این هنوز در جامعه ما تمام نشده است. آیا باور میکنید که آن خواهر و برادر مریوانی کودکانی بیش نیستند؟! ۱۳ و ۱۴ سال کودکان دبستانی اند که تازه باید برای رفتن به مدرسه و برگشتنشان نگران بود ....

در پاسخ به چه باید کرد، اول باید پذیرفت که این کودکان نه مجرم اند و نه مقصر، نباید زندانشان کنند، نباید تهدید به مجازات سنگین یا به مرگ شوند، باید فوراً به جامعه برگردانده شوند. باید این کار را بکنند. دستانی که به روی این عزیزان ما بلند شوند را باید قطع کرد. ما نباید بگذاریم و نمیگذاریم این اتفاق بیفتد. باید این عزیزان به آغوش خانوادهشان و به آغوش گرم و صمیمی مردم شهر و محله شان برگردند. به کنار دوستان و همکلاسهایشان در مدارس برگردند. باید فوری فراموش شود که چه اشتباهی کرده‌اند و چه شده است .

دوم باید در مقابل هر نوع فشار غیر انسانی ناشی از عقیماندگی فرهنگی و عرف و سنت پوسیده مذهبی و عشیره ای و قومی بر این کودکان و بر خانواده هایشان ایستاد. باید به کسانی در کوچه و محله، در چایخانه ها و در هر پاتوق و کوی و برزنی زبان درازی میکنند که ای وای دنیا به آخر رسید و چنین و چنان شد، گفت، شرم کنید. اینها فقط دو کودک اند! مگر درد کم داریم، مگر بر اثر حاکمیت کثیف مستی مرتجع ما کم کشیدیم، مگر درد مشترک کم داریم. معتادهایمان را نگاه کنید، بیکارانمان را، کارگرها، معلمان، پرستاران مان را که حقوقشان را چند ماه چند ماه نمیدهند و بچه هایشان را در گرسنگی نگاه میدارند، ببینید، نسل کثی این رژیم را ببینید، فقر ما را، تنگدستی مان را، سرکوب و خفقان و تحمیل هزار و یک نوع خفت و خواری را مثل حجاب و جداسازیها که همه اش بی حرمتی به ما است را ببینید. بروید شرم کنید و دست از سر این کودکان معصوم بردارید. برویم به دردهایمان برسیم. برویم به داد زندگی و آزادی و حرمت انسانیمان برسیم .

این رژیم لعنتی خیلی میل دارد ما را به این خرافات و به خود مشغولی و اذیت کردن همدیگر مشغول و آلوده کند. در دلمشغولی به این کارها فقط رژیم خیر میبیند و بر عمر کثیف خود میافزاید و بس .

ما باید از این آزمایش سربلند بیرون بیاییم. آن دو کودک عزیزمان را آزاد کنیم و به زندگی نرمال و انسانی برگردانیم. به هر گونه برخورد عقبمانده ناشی از مذهب و خرافات و فرهنگ پوسیده، به این مساله "نه" بگوییم و جوابش را بدهیم.

جامعه انسانی، بخش پیشرو این جامعه، کارگران، جوانان، دانشجویان، فرهنگیان و روشنفکران این جامعه میتوانند و باید عکس العمل نشان دهند، حرف بزنند، بنویسند، سمینار و تجمع آگاهگرانه تشکیل دهند. جنبه های اجتماعی، اقتصادی، روانی اینجور پدیدهها را مورد بحث و بررسی قرار دهند، نامه و تومار بنویسند و خواستار آزادی این کودکان دختر و پسر شوند. پدر و مادر مریض و تحت فشار عقبماندگی را ملاقات کنیم و بگوییم که تنها نیستند و حرمت و انسانیتشان محفوظ است. و خیلی کارهای دیگر میتوان کرد.

باید چنان فضایی انسانی و متمدن بوجود آورد که ارتجاع و عقبماندگی و خرافات و مذهب در آن خفقان بگیرد و به سوراخ بخزد. این کار ممکن است. این کارها را بکنیم، پاداش این انساندوستی و آزادیخواهی یک سربلندی تاریخی است.

مظفر محمدی

۲۱ مهر ۸۳ (۱۲ اکتبر ۲۰۰۴)

E-mail: [mozafar\\_mohammadi@yahoo.com](mailto:mozafar_mohammadi@yahoo.com)